



---

### خرگوش کوچولوی سفید. ۳

اون شب از ساعت ۲ صبح بای لانگ سه تا تماس دریافت کرد یکی از برادر بزرگترش و دوتا از طرف مادرش.

تمام اینها واسه این بود تا بهش بگن چقدر اون نزول خور خطرناک هست و اینکه بای لی و اون دو نفر تا حد مرگ ترسیده بودند. اونها چندین تماس توی شب دریافت کرده بودند و وقتی گوشی رو جواب میدادند کسی اونطرف خط صحبت نمیکرد و وقتی هم برای خرید بیرون رفته بودند متوجه شدند که کسی تعقیبشون میکنه. و چند شب گذشته انقدر ترسیده بودند که نمیتونستند بخوابند. و برای بای لانگی که اینقدر تویه کارش موفق بود، تنها کاری که باید میکرد این بود تا به بانک بره و پنج میلیون بگیره تا به بای لی کمک کنه و خانوادش رو نجات بده، همه چیز خیلی ساده بود نه؟

بای لانگ سرش رو پایین آورد و به زنگهاشون گوش داد و نمیتونست جلوی خودش رو بگیره تا صحنه های زندگی قبلیش رو تکرار نکنه.

بخاطر اینکه بعد از این اتفاق باز هم بای لی بارها و بارها از بقیه پول میگرفت و برای پس دادنشون از بای لانگ کمک میخواست. در طی این اتفاقات بای لی پی برده بود که اگه اون توی دردمس باشه بای لانگ هم همراه باهاش زجر میکشه. پس اون میدونست که مهم نیست چه اتفاقی میفته، برادر کوچیکترش همیشه به کمکش میاد پس هرکاری که دوست داشت انجام میداد.

همه ی اینها ادامه داشتند تا هشت سال بعد که بای لی با از دست دادن پول های زیاد بالاخره تجربه باز کنه و به اصطلاح صاحب T کسب کرده بود و تونست دو رستوران توی زادگاهش ینی شهر رستوران های زنجیره ای بشه و اسمی برای خودش بسازه. بعد زمانی که شایعه های زشت درباره ی گی بودن بای لانگ پخش شد اولین نفر بای لی بود که توی وبسایت هر دو رستوران نوشت که اونها پسر کوچیکترشون رو به خوبی تربیت نکردند و از این بابت از مردم عذر میخوان و اینکه بای لانگ دیگه جزوی از خانواده ی اونها نیست و باهم دیگه نسبتی ندارند.

این خبر به سرعت توسط همه پایاارتزی ها پخش شد. همه میگفتند که با اینکه هیچ مدرکی برای اثبات این حرفا نیست ولی خانواده ی بای لانگ خودشون اعتراف کردند بهش. بنابراین معلوم بود که بای لانگ یکسری مشکلات جدی داره. به همین ترتیب شایعه های کاذب گذشته تبدیل به واقعیت شدند. برای بای لانگی که طی این چند سال اخیر از بای لی و اون دو فرد پیر مراقبت کرده بود مثل این بود که چندین بار از پشت خنجر خورده باشه.

هرچند که در اون زمان بای لانگ نسبت به والدینش احساس گناه میکرد برای اینکه اون دو ادم پیر تو یه شهر کوچیک که خیلی افکار سنتی ای داشتند بزرگ شده بودند. همجنسگرایی در نظرشون یک

---

---

چیز منزجر کننده و منحرفانه بود. در حقیقت وقتی که بای لانگ به والدینش درباره ی تمایلات جنسیتی گفته بود کلماتی که بهش گفتند حتی زشت تر از کلماتی بودند که مردم دیگه بهش گفتند.

هرچند در حقیقت قلب مردم از گوشت ساخته شده بود و وقتی که بریده میشد درد داشت.

بای لانگ تمام زندگیش یک پسر خوب و حرف گوش کن برای والدینش بود. هرچند تمام چیزی که در عوض گرفته بود این بود که رهاس کردن. با اینکه بنظرش این کارشون منطقی بود ولی دیگه نمیخواست که اون ها رو اینبار هم تجربه کنه

مخصوصا جریان های بای لی رو. وقتی بای لانگ به این فکر کرد که بای لی دوباره میخواد برای پول گرفتن ازش سواستفاده کنه میخواست که خودش رو از پنجره اپارتمان بیرون بندازه

تلفن هنوز توی دستش بود و کمی داغ شده بودش. بای لانگ بعد از چند ثانیه مکث تصمیمش رو گرفت و شماره ای رو وارد کرد

توی زندگیه قبلیش حتی یکبار هم داوطلبانه به این شماره زنگ نزده بود

هرچند همیشه توی گوشیش این شماره ذخیره بود

"و بعد صدای وصل شدن تلفن اومد. "کیه؟(-بیب-بیب-بیب)"

اون صدای خش دار و کلفت بنظر عصبی میومد , انگار که ادم اونور خط حتی وقت کافی برای باز کردن چشمهاش و نگاه کردن به شماره نکرده بود

ساعت ۴ صبح XXمنم, بای لانگ "بای لانگ دوباره به ساعت نگاه کرد هنوز هم ۲۳ ام اگوست 20" بود.

"اقای کیو زمان داره تا باهم صحبت کنیم؟"

\*\*\*

"کاری داری برای بعد از ظهر که باید انجامش بدی؟برادر لانگ, جایی میری؟"

اون صدای جوون پشت تلفن متعلق بود به منشی بای لانگ شیائو یانگ, یانگ گائو ژانگ

بای لانگ قبلا فکر میکرد که گائو ژانگ یه منشی وفادار هست که توی خیلی از موقعیت ها کمکش کرده بود , حتی تا جایی پیش میرفت که براش تا جزئیات ظرف نهارش رو توضیح میداد و برای سخنرانی هاش چندتا متن به کمکش آماده میکرد. و زمانی اومد که بای لانگ کاملا بهش اعتماد کرد و دیگه در برابرش گارد نداشت

---

---

هرچند که بعد از اتفاقات ویدیو ای که ازش درباره رفتن به بار ها منتشر شد خیلی ناگهانی منشیش از شیائو یانگ به ار هانگ که در واقع اسمش هانگ هانگ بود تغییر کرد. اون بعد ها فهمید که شیائو یانگ علاوه بر اینکه منشیش بود شغله دیگه ای هم داشت و اون فروختن اطلاعات از زندگی شخصی ستاره ها به پاپارازاتی ها بود.

اون یه شخصیت خوشحال و دوستانه داشت و یه انرژی از شادابی و درخشنگی اطرافش داشت. هرچند که در واقعیت اون تمام تلاشش رو میکرد تا به منشی بقیه ستاره ها نزدیک بشه و از طریق مکالمه باهاشون مقدار کمی هم که شده اطلاعات به دست بیاره. تا اون موقع بود که بای لانگ تازه فهمید که خبر بدهی بای لی به احتمال زیاد بخاطر این پخش شد که شیائو یانگ گفت و گوی اون و بای لی رو شنیده بود که در اون بای لی برای کمک بهش التماس میکرد و فریاد میکشید بخاطر اینکه مسلما اگه یه مزدور غیر قانونی دنبال گرفتن پولش بود نهایت سعیشون رو میکردند تا خبر پخش نشه. اونها میدونستند که بای لی پشتش بای لانگ رو داره تا ازش حمایت کنه پس در نتیجه اونقدر احمق نبودند که با علنی کردن بدهی بای لی باعث لکه دار شدن شهرت بای لانگ و از طرفی دیگه ریسک اشکار کردن خودشون رو بکنند

در حقیقت بای لانگ مشکوک بود که این انتشار اطلاعات کار کیو کیان بوده باشه. بخاطر اینکه بای لانگ هیچ چاره ای نداشت غیر از اینکه از کمپانی پول رو قرض بگیره اون همچنین از کیو کیان یه تماس دریافت کرده بود که ازش پرسید ایا میخواد درباره اینکه معشوقش بشه دوباره تصمیم بگیره. ولی حالا که بای لانگ دربارهش فکر میکرد بیشتر انگار کیو کیان بهش یه علاقه ی گذرا داشت. ولی بخاطر همون بود که توی این زندگی بای لانگ جرئت این رو پیدا کرد تا باهاش تماس بگیره بای لانگ در پاسخ به سوال شیائو یانگ فقط گفت: دارم میرم تا رییس رو ببینم، چند تا مسئله دارم که باید باهاش دربارهشون حرف بزنم

رییس؟ رییس بزرگ کیو؟! صدای پشت گوشی دو اکتیو بلند تر شد. "چطوری این اتفاق افتاد؟ ادر" مورد یه درامایه جدید یا همچین چیزیه؟؟ تو باید درباره ی اینجور چیزا به من بگی!! خیلی خب، ملاقاتت فردا بعد از ظهره؟ من تورو میرسومم اونجا. کجا قراره جلسه برگزار بشه؟ من تورو به اونجا میبرم برادر "لانگ، تو ماشین نداری درسته؟"

بای لانگ خندید. این مدل سوالا بخاطر این بودن تا ازش اطلاعات به دست بیاره. بای لانگی که برای ده سال توی دنیای سرگرمی بود راحت میتونست این رو تشخیص بده. "از اونجا که یه جلسه دیگه کجا میخواد باشه غیر از کمپانی؟ دفتر کمپانی مشکلی داره که ما بخوایم بریم بیرون و پول خرج کنیم؟"

"اوه پس اینطوریه" صدای شیائو یانگ اروم شد. "پس چه زمانیه؟ من میام دنبالت تا برسونت"

نیازی به اینها نیست، در دو روز آینده گوشیم رو روشن نمیکنم. بهتره یکم استراحت کنی. تاریخ عکس "بررداری به پس فردا تغییر کرده

---

---

اونها داشتند فیلم "شریک برای عمر" رو فیلمبرداری میکردند هرچند که بخاطر شلوغی برنامه کاری بازیگر نقش اول مقدار خیلی کمی رو میتونستند بازی کنند. کارگردان انقدر مضطرب بود که کم کم موهایش داشت سفید میشد هرچند که این باعث شده بود تا بای لانگ وقت ازاد زیادی داشته باشه. همینطور کارهایش رو میتونست انجام بده

شیائو یانگ با کنجکاو پرسید. "فردا هم همینطور؟ فردا چکار میکنی؟ قراره با آقای کیو ملاقات کنی دوباره؟"

فردا قراره برم خونه تا خانوادم رو ملاقات کنم تا وقتی که وقتم ازاده چون وقتی دوباره سرم شلوغ بشه نمیتونم اینکار رو کنم. "بای لانگ هر چند ماه یکبار به خونه میرفت پس بهوش منطقی بنظر میومد.

خیلی خب داداش لانگ، بعد از اینکه صحبتت با رییس کیو تموم شد یادت نره تا بهم زنگ بزنی! "شیائو یانگ نمیخواست تا تسلیم بشه. "امیدوارم که برادر لانگ نقش های بیشتری توی دراماها!! بگیره و به اوج بره، در اون شرایط من میتونم مهم ترین منشی صحنه بشم، هاهاهها خنده های از ته دل توی گوشی پیچید. بای لانگ به این فکر کرد که چقدر صداقت توی اون خنده وجود داره" خیلی خوب، دو روز دیگه میبینمت

"خدانگهدار برادر لانگ"

\*\*\*

دو ساعت بعد بای لانگ با احترام روی صندلی انتظار دفتر کیو کیان منتظر نشسته بود.

توتال اینترتیمنت فقط بخش کوچیکی از گروه تجاری ان جیانگ بود، برای همین کیو کیان خیلی اینجا نمیومد. اگه کسی میخواست تا کیو کیان رو ببینه باید صبح زود قرار ملاقات میگرفت و میومد به اونجا تا منتظر بمونه

اگه یکی میخواست درباره ی گروه ان جیانگ که پشتیبان کیو کیان بود صحبت کنه همه میدونستند که اون به خانواده کیو تو شیندائو متعلقه(شیندائو یه مکان خیالیه که نویسنده اون رو ساخته)

حرف درباره ی شیندائو شد، اونجا مکانی بود که طی ده سال گذشته با عنوان شرط بستن شناخته میشد. اونجا به شب زنده داری هاش، و صادرات و شرکت های سرگرمی معروف بود. همچنین در پی اینها اونجا جایی بود که شرط بندی های غیر قانونی خیلی زیاد بودند

شرط بندی های غیر قانونی درون اون جزیره انقدر زیاد بود که هیچ راهی برای جلوگیری ازشون وجود نداشت پس وقتی که دولت مقداری امید پیدا کرد به سرعت ارزش استفاده کرد و تصمیم گرفت به

---

---

سادگی مکان های شرط بندی قانونی راه اندازی کنه در این صورت هم کار غیر قانونی نبود و هم زیر نظر پلیس بود.

خانواده ی کیو نسل ها بود که توی شیندائو تجارت داشتند. حتی وقتی که غیر قانونی بود اونها خانواده ی قدرتمندی بودند ولی به محض اینکه همه چی قانونی شد اونها به سرعت کارشون رو گسترش دادند. اونها کازینو بعد کازینو باز کردند , هتل بعد از هتل , و هکتار ها هکتار زمین میخریدند. بعد از ده سال پاک کردن سابقشون اونها میتونستند یه کمپانی قانونی که کار سرگرمی , کشتیرانی و صادرات انجام میداد شناخته بشند

هرچند که خانواده کیو همچنان راه و روش اداره و رسم و رسومات قدیمی رو داشتند. هرچند که کمپانی مدلینگ اونها فقط یک سرپوش برای کار های اصلیشون بود در یه کلام تمامیه قدرت اونها همچنان در مرکز خانواده بود. تمامیه سهام های خانواده کیو هیچکدوم توی جدول سهام به نام خودشون زده نشده بود و همه با نام گروه ان جیانگ کیو سرپوش گذاشته میشد. توی دنیای تجارت , هیچکس جرئت اینکه اونهارو دست کم بگیره نداشت

و همینطور برای خانواده کیو که از شیندائو اومده بودند بخاطر اینکه تو تجارت کشتیرانی بودند گوشه گوشه جهان گسترش پیدا کرده بودند. در شهر مرکزیشون علاوه بر کشتی رانی اونها در تجارت هم بودند از اونجایی که برعکس شیندائو شهر مرکزی قمار بازی درش ممنوع بود پس اونها تمرکشون رو در عوض رو صنعت سرگرمی , هتل ها و کلاب های مجلل گذاشتند همچنین تجارت های مربوط به اونها پنی فروش ماشین های مجلل , الکل و سیگار

در چند سال اخیر خانواده کیو وسعت زیادی درزمینه سرگرمی پیدا کرده بودند و کمپانی نه خیلی بزرگ و نه خیلی کوچیک توتال اینترتیمنت رو ساخته بودند. کسایی که داخل صنعت سرگرمی بودند اونقدر انتظاری ازشون نداشتند چون صنعت سرگرمی خیلی گمراه کننده و مثل یک دریا عمیق بود و فقط چون پول داشته باشید به این معنی نیست موفق خواهید شد

دیبوت کرده R-Red هرچند که در طی چند سال توتال اینترتیمنت یک گروه ایدول پسرونه موفق به نام بود و همچنین دو برنده جایزه گولدن کوپل(یک اسم ساختگی برای جایزه ای مثل گرمی)و در ادامه اونها با امپراطور جوان فیلم سازی کو کوان کسی که در خارج از کشور فعالیت میکرد قرار داد داشتن , همچنین موفقیت هایی بودند که باعث شد تا تمامیه افراد داخل صنعت سرگرمی متوجه بشند , که وقتی که پول داشته باشی دیگه هیچ اقیانوسی برای شنا عمیق نیست

همینطور کیوکیان کسی که شایعه بود فرزند غیر قانونی رییس قبلی خانواده بوده در ابتدا فقط مسئول هماهنگ کردن کشتی ها بود و اکثر وقت ها توی دریا بود برای همین خانواده کیو مسئولیت های مهمی رو به اون نمیسپردند

---

---

هرچند که به دلایل غیر مشخصی در چند سال اخیر اون ناگهان قدرتمند شد تا جایی که اون طوری رفتار میکرد انگار که بنیان گذار خانواده هست. پدربزرگ کیو، رییس خانواده کیو در نیم سال گذشته مسئولیت بیشتر خانواده رو به کیو کیانی که کمی از ۳۰ سالگی گذشته بود سپرد. مخصوصاً قلب تجاری خانواده که تجارت دریایی بود که باعث شده بود ارزش سهام شخصی کیو کیان به بیشتر از ۱۰۰ بیلیون برسه

هرچند که ظاهر کیو کیان با ظاهر یک رییس کمپانی بزرگ همخوانی نداشت

اون پوست برنزه، موهای نیمه بلند پریشون، و همیشه بلیزی که میپوشید تمامیه دکمه هاش بسته نبودند. همیشه یه زنجیر بلند طلایی رنگ به گردن مینداخت حتی بعد از اینکه رییس کمپانی شد همچنان مثل یه کارمند کشتی بنظر میومد، تنها تفاوتش این بود که پیراهن گلدارش رو به یک پیراهن ابریشمی جنس خوب تغییر داده بود

حتی اینها هم نتوانسته بودند بدن قوی و بلند و چهره ی جذاب کیو کیان رو تار کنند همچنین شخصیت خاصش کاریزمایش رو بیشتر کرده بود. هرچند با اینکه استایلش جذاب نبود ولی بهش یه جذابیت بی نظم داده بود. سالی که کیو کیان رییس کمپانی توتال اینترتیمنت شده بود توسط یک سایت خارجی به عنوان "شخص پولداری که بیشتر از همه خواهان داره" شناخته شد، این یه سرنوشت بود که اسمش هم کلمه ی کیان رو در خودش داشت (کلمه کیان مثل کلمه پول تلفض میشه)

معلوم نبود که ایا این واقعا کار سرنوشته یا نه ولی کیو کیان به هرحال دوست داشت همچین جوک هایی بسازه، بای لانگ در سکوت منتظر موند. هرچند که توی قلبش همچنان از تصمیمش مطمئن نبود

توی زندگیه قبلیش در طی اون ده سال بای لانگ درباره ی روش های کیو کیان شنیده بود، اون از بیرون مهربون و بخشنده بنظر میرسید هرچند که یه شخصیت خشن پنهان کرده بود. اون میدونست که کیو کیان تمام اهدافش رو پنهان میکرد تا وقتی که میدیدی یکدفعه ای یه چاقو بیرون آورده که میتونه با یه حرکت بکشتت. برای دشمناش بدون شک بدترین کابوسشون بود

اگه بخاطر تصاویری نبود که از زندگی قبلیش از کیو کیان دیده بود هیچوقت فکر نمیکرد که برای اون معنای خاصی داشته باشه

در موقعیت کیو کیان که خیلی از ستاره های کوچیک حاضر بودند به تختش برند رد شدنش توسط بای لانگ باید یه موضوع بدون اهمیت میبود. بای لانگ جذاب ترین و محسوس کننده ترین آدم توی صنعت سرگرمی نبود و خب کیو کیان هیچوقت رد شدنش توسط بای لانگ رو جدی نگرفته بود. بای لانگ از کمک های کوچیکی که کیو کیان تو زندگی قبلیش بهش کرده بود باخبر بود اما نمیدونست قصد پشت این کمک ها چیه اون فکر میکرد که کیو کیان این کار هارو میکنه تا باهاش بازی کنه و سرگرم بشه

اما کاری که کیو کیان بعد از مرگش واسش انجام داد چیزی نبود که بای لانگ انتظارش رو داشته باشه

---

---

بعد از اونهمه سختی ای که کشیده بود بنظر میومد یک نفر واسش ناراحت بود و از زجر هایی که کشیده باخبر بود. بعد از رد شدن توسط کلی ادم , یک مهربونی کیو کیان توی قلب بای لانگ حک شده بود.

هرچند که توی زندگی قبلیش بای لانگ یه ستاره ی کوچیک بود که راضی نمیشد تا سرش رو خم بکنه.

اما اینبار بای لانگ داوطلبانه پیش کیو کیان اومده بود. بای لانگ با تمسخر به خودش خندید. با این کارش , بازهم اوضاع بینشون بدون تغییر میموند؟

بیرون در فعالیت زیادی در جریان بود. بای لانگ شنید که مردم چاپلوسانه به رییسشون خوش امد میگن.

چند لحظه بعد در با قدرت و صدای بلندی باز شد

کیو کیان درحالی که یه سیگار از گوشه ی لبش اویزون بود و سرش به سمتی کج بود , چشمهایش با علاقه به روی بای لانگنشستند

خرگوش کوچولوی سفید , دنبال من میگشتی؟" (بای در فامیلی بای لانگ"

---



---

مترجم: δεκατρείς  
منبع: سایت myanimes.ir

---